لوس آنجلس ـ حسن فیاد

در حاشیه اجرای نمایشنامه «رویای نیمه شب تابستان»

تئاتر در عصر خشونت و بیهودگی و لجام‌گسیختگی

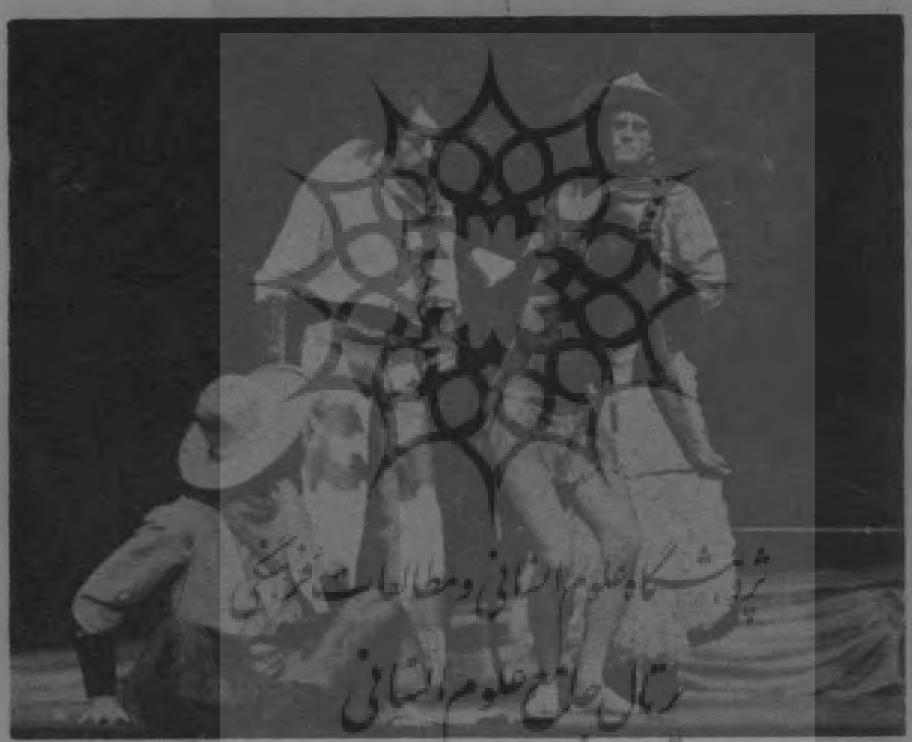

صحنه‌ای از « رؤیای نیمه شب تابستان »

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ناقدان ، از کالریج گرفته تا کات ، همه معتقدند که شکسپیر **در « رویای نیمه شب تابستان »** عشق ـ یکی از موضوعات دلخواه خودرا موردبررسی‌قرار داده‌است. این موضوع ـ که مناسبترین نوع سرگرمی مجالس عروسی قرن شانزدهم در انگلستان بوده است، امروزه ـ درمقایسه با مسائل دیگر اجتماعی ـ مناسب‌ترین و با ربط‌ترین تجربه تأتری بشمار میرود .

دلدادگانی که در دام دیوانه کننده عشق گرفتار آمده‌اند ، بهمانگونه که « پاك » تقریبا چهار صد سال پیش آنها را دریافت ، همچنان آدمهائی‌ساده‌دل وبی‌خبرند و مسیر عشق وآدمی ازآن پس تاکنون، چندان هموار نشده‌است. دلدادگان همه از هرسن و مقام ، هنوز در آرزوی یافتن آزادی‌برای ارضاء امیال خود از طرفی ، و یافتن راه‌گریزی ازقیودومحدودیت هائی که جامعه برآنها تحمیل میکند ، از طرف دیگر ، بسر میبرند .

دکتر گیل شوپ G. Shoup با برداشت تازه‌ای از این‌موضوع، اخیرا «رویای نیمه شب تابستان» شکسپیر را بروی صحنه آورد که مورد توجه ناقدان تأتر قرارگرفت و جملگی تجربه تأتری او را بسیار ستودند .

این تجربه باارزش وبااهمیت تأتری او ، وهمچنین تأتر بطور کلی ، دراین مصاحبه با وی‌مورد بحث واقع شده است .

***

س ـ نسبت بانتخاب یك نمایشنامه برای اجرا چگونه‌تصمیم میگیرید ؟

ج ـ در درجه اول وسائل و امکانات اجرای نمایشنامه مورد توجه است مثلا در مورد «رویای نیمه‌شب تابستان » به‌تعدادزیادی مرد وزن احتیاج بود و قسمتی از وقت من صرف انتخاب آنها شد اما نکته مهم دیگر این بود که آیا میتوان با نمایشنامه‌ای قدیمی چون « رویای نیمه‌شب تابستان » کار تازه‌ای ارائه کرد . بنابراین، رویای نیمه شب نظر مرا از این جهت بیشتر از نمایشنامه‌های‌دیگر بخود جلب کرد .

س ـ فکر میکنید چه کار تازه‌ای دراین نمایشنامه قدیمی ارائه کرده‌اید ؟

ج ـ کوشش کرده‌ام که دراین نمایشنامه بعضی از مسائل‌اجتماعی مثل عشق و سرکشی جوانان راکه با مسائل امروزی بسیار ربطدارد،

دکتر گیل‌شوپ

مطرح کنم ، مخصوصا برای علاقمندان امروزی تآتر که باگذشته پیوندی ندارند .

با این همه ، موضوع عشق ـ که موضوع اصلی این نمایشنامه است ـ همیشه واز نظر همه ، یکسان نبوده . مثلا «کیتریج» عشق تاتانیا را بخاطر باتوم بمنزله « شیفتگی بیهوده » تلقی کرده در حالیکه « کات » آن را بعنوان « عشقی حیوانی »برشمرده‌است . ازطرف دیگر ، دوستداران امروزی تآتر چندان اطلاعی از میتولوژی کلاسیك ندارند و از پریان و روستاییان دوره الیزابت نیزچیزی نمیدانند . معذالك با نمونه های ستارگان دوره سینمای صامت‌کاملا آشنا هستند . بهمین جهت ، این فکر بمغزم‌راه یافت که قبلاشباهتی میان هلن ، دخترك شیرین زبان، بامری دیك فورد ایجاد کنم ، هرمیارا که نمیخواهد آنچه را که پدرش باو میگوید انجام دهد ، بیشتر به کلارابو شباهت دهم ، و جوان نسبتا ابله ، دیمیتریوس را ، باکمدین قدیمی ـ هارولدلوید مقایسه کنم و بالاخره لایسندرای خوش‌منظر را با یکی از ستارگان بسیار قدیمی ، لاترلا مطابقت‌دهم.

آنگاه با این مشکل روبرو بودم که با روستاییان و هنروران چه‌کار میتوان کرد . در دوره الیزابت ،تماشاگران آریستوکرات، روستاییان و هنروران را مورد استهزاء قرار میدادند اماامروزه وضع چنین نیست اینها مورد احترام جامعه هستند . بنابراین فکر کردم بهتر است که سینمای صامت را حفظ کنم . در اینجا بفکر فیلمهای وسترن افتادم . در گذشته تعداد زیادی‌فیلمهای‌وسترن میساختند . لذا من روستاییان را در قالب کابوها و سرخ‌پوستان درآوردم زیرا اینها را میتوان ، بی‌آنکه کسی را آزرد و مورداهانت قرارداد ، باستهزا گرفت. همچنین لهجه کابوئیها و سرخ‌پوستان را برای آنها برگزیدم تا باکاراکترهای کمدی شکسپیر بهتر سنخیت داشته باشند .

مشکل دیگر ، یافتن کاراکترهائی معادل پریان بود . بینندگان امروز برخلاف بینندگان دوره الیزابت به‌کاراکترهای خارق‌العاده و غیرواقعی چندان عنایت ندارند، و این قبیل کاراکترها مورد اعتقادشان نیست . بنابراین فکر کردم که از موسیقی ، رقص و لباس‌های ایرانی ، عربی وهندی استفاده کنم که این روزها بسیار مورد توجه تماشاگران خصوصا جوانان‌است . لذا وقتیکه‌دلدادگان در « رویای نیمه‌شب تابستان » به‌جنگل میروند و پا بدنیای پریان میگذارند ، نزدیك ترین معادل ، این سرزمین‌های خیال‌پرور و شورانگیزاست‌که از طریق‌موسیقی، رقص ، لباسهای رنگارنگ وآرایش به‌تماشاگران القاء میشود . مثلا « پاك » راکه واسطه است بصورت نیمه خدا ، نیمه پرنده و نیمه انسان درآوردم که در تآتر آسیائی آمده است .

س ـ متن‌نمایشنامه شکسپیر را تغییر داده‌اید ، اینطورنیست؟

ج ـ بله تغییر داده‌ام . مثلا میخواستم که به‌تماشاگران، بدون اضافه کردن لهجه ، یك ایده کلی بدهم و این کاری بود که باید در قالب سینمای صامت انجام‌میدادم، بنابراین نمایشنامه را با مقدمه صامت کوتاهی شروع کردیم واز لال‌بازی و نوعی‌نورپردازی استفاده کردیم تا از اینکه کار ، نوعی سیاه و سفید وحرکت سریع فیلمهای صامت را ایجاد کند . آنگاه یك تامبدل قدیمی کارگردان داشتیم و مردی را که فیلستریت نام دارد ودر متن بعنوان «صاحب مجلس» آمده است ، بعنوان کارگردان معرفی کردیم . بنابراین وقتی که موسیقی تمام میشود ، چراغهانیز خاموش میگردد و نور معمولی صحنه را روشن می‌کند و بدین ترتیب نمایشنامه شروع میشود . گذشته از این ، بعضی از مآخذ و اسامی ولهجه‌ها را در صحنه دوم عوض کردم و در صحنه پریان همه مآخذ دوره الیزابت را حذف نمودم و از طریق صدا همه اینها را القاء کردم . در اینجا بود که بعضی صحنه‌ها رادوباره نوشتم .

س ـ در بسیاری موارد ، مردم فکر میکنند که کارگردان نباید بمتن نمایشنامه دست بزند . خصوصا نمایشنامه شکسپیر که در نظر آنها بمنزله کتاب آسمانی‌تلقی می‌شود . آیا ازنظر هنری وبعنوان کارگردان چنین کاری را مجاز میدانید ؟

ج ـ البته ! چون وظیفه کارگردان تنها برگرداندن نمایشنامه به روی صحنه نیست زیرا که او باید چیزی هم از شعور واستعداد خود نشان‌دهد در غیراینصورت‌کارگردان چه‌نقشی خواهدداشت؟ ازطرف دیگر، تغییر در متن‌نمایشنامه به‌نمایشنامه‌نویس نیز بستگی دارد . باین معنی که اگر نمایشنامه‌ای بوسیله یك نمایشنامه‌نویس معاصر نوشته شده باشد ، ممکن است چندان لزومی برای تغییر در متن نمایشنامه احساس نشود چه کاراکترها همه خود بخود امروزی هستند ومسائل مربوط به‌آنها نیز بگذشته محتملا ارتباط ندارد . تماشاگران هم از متن نمایشنامه چندان دور نیستند و با محتوی آن بیگانگی ندارند ، اما این را هم باید خاطرنشان کنم که در مورد نمایشنامه‌های معاصر معمولا حق‌التالیف اجازه نمیدهد که کسی‌بدون‌اجازه نمایشنامه‌نویس در متن آن دخل و تصرف‌کند .

س ـ بنابراین فکر نمیکنید ممکن است دست‌وبال کارگردان تا حدودی در این مورد بسته باشد ؟

ج ـ چرا ! اما غالبا در اجرای این قبیل نمایشنامه‌ها ، اگر نمایشنامه‌نویس در قید حیات

باشد ، میتوان با او مشاوره‌کرد و اجازه گرفت . حال تاچه اندازه نمایشنامه‌نویس تغییرات را مجاز بداند وموافقت نشان‌دهد ،بستگی به‌نظر او دارد .

من اغلب بطرق دیگر نیز ، از قبیل تعیین لباسها ، دکور و میزانسن نظر خودم‌را درنمایشنامه میگنجانم و محتوی نمایشنامه را درهر جهت که باشد ، گسترش میدهم زیرا همیشه تغییر در متن نمایشنامه را لازم نمیدانم .

س ـ فکر نمیکنید نمایشنامه های شکسپیر اغلب قبل از این‌که بدست ما برسد ، بارها بوسیله تدوین‌کنندگان و ناشران ومفسران تغییرهای مختلف یافته باشد ؟

ج ـ شك نیست . بهمین جهت است که برخلاف تصور عده‌ای که نمایشنامه های او را بمنزله کتاب آسمانی میپندارند ، کارگردانها بیشتر به تغییر متن این نمایشنامه‌ها احتیاج دارند ، زیرا زمان این نمایشنامه‌ها و کاراکترها را باید با زمان کنونی و مردم کنونی منطبق کرد تا آن عده از تماشاگران که با میراثهای فرهنگی‌گذشته آشنائی‌کامل‌ندارند ، در خود ارتباطی میان این وقایع با مسائل امروزی احساس کنند . از طرف دیگر ، این‌کار را با نمایشنامه‌های شکسپیر بیشتر از آثار نمایشنامه‌نویسان دیگرمیتوان کرد چه نمایشنامه‌های شکسپیر انعطاف‌پذیر است و کاراکترها و وقایع آنها را میتوان با هر دوره وزمانی منطبق کرد .

س ـ فکر میکنید در مورد هر نمایشنامه‌ای باید چنین روشی اتخاذ کرد ؟ مثلا اغلب نمایشنامه های ایبسن از تابوهای زمان و دوره خود برخوردار است که در مقایسه با مسائل کنونی چندان موجه و واقعی جلوه نمیکنند . اگر زمان وقایع در بعضی نمایشنامه‌ها مشخص نباشد ممکن است نه تنها نمایشنامه موثر واقع نشود بلکه برای تماشاگران نیز گیج‌کننده و مبهم باشد .

ج ـ البته با نظر شما کاملا موافق هستم زیرا بعضی از نمایشنامه‌ها با زمان هستند و بعضی دیگر بی‌زمان . منظورم این است که بعضی از نمایشنامه‌ها زمان ومکان مشخصی دارند که هر نوع تغییری در آنها بی‌نتیجه و نامناسب خواهد بود . اینهامعمولا موقعی موثر وبجا واقع میشوند که در قالب و محدوده زمان و مکان خود بروی صحنه آورده شوند اما از طرف دیگر نمایشنامه‌های‌دیگری چون آثار شکسپیر را باید بی زمان تلقی کرد . باین معنی که آنها را میتوان درهر دوره ومکانی بروی صحنه آورد و با مسائل امروزی مقایسه و منطبق کرد . بهمین جهت است که باید در این گونه نمایشنامه‌ها تغییراتی داد تا بتوان آنها را بطرزی مناسب و موثر بروی صحنه آورد . اما تغییرات بی‌جهت در متن یك نمایشنامه را نمی‌پسندم چون‌نقش اصلی کارگردان وفادار بودن‌به‌متن ومحتوی نمایشنامه است . البته تاآنجا که به‌قصد اصلی‌نمایشنامه نویس صدمه‌ای وارد نشود ، هر نوع تغییری از طرف کارگردان مورد قبول من است مثلا وقتی نمایشنامه‌نویسی نمایشنامه‌ای ضد جنگ نوشته است ، نباید قصد اصلی نمایشنامه نویس را تغییر داد یا حتی ضعیف کرد و چیز دیگری از قبیل نمایشنامه‌ای ضد عشق یا ضد صلح بوجود آورد ، بلکه کارگردان باید حتی مسائل و کنایات کوچك نمایشنامه را هم گرفته ، آنهارا بطور برجسته وبا قدرت جلوه دهد خصوصا که در حال حاضر بااستفاده از مسائل سمعی و بصری در تأثر میتوان خیلی چیزها را موثرتر نمایاند .

س ـ بسیاری ازکارگردانهای امروزی کوشش خود را صرف‌بروی صحنه آوردن نمایشنامه های بیهودگی میکنند و چنین‌میپندارند که این نمایشنامه‌ها با مسائل امروزی بیشتر ارتباط دارد تا نمایشنامه‌های قدیمی . شما چگونه فکر میکنید ؟

ج ـ هرکس در موردتصمیمی که میگیرد مختار است . من در انتخاب نمایشنامه‌هائی که بروی صحنه میآورم ، همانطورکه اشاره کردم ، از طرفی به‌وسائل‌وامکانات اجرای آنهاواز طرف دیگربه‌محتوی آنها توجه دارم . چه با بسیاری از نمایشنامه‌نویس‌ها ، بخاطر فلسفه وطرزتفکرشان‌نسبت بزندگی موافقت ندارم .کارگردانهائی‌هستند که بااین قبیل فلسفه‌ها و طرز تفکرها موافقت دارند و این قبیل نمایشنامه‌هارا بروی‌صحنه میآورند

صحنه دیگری از « رؤیای نیمه‌شب‌تابستان »

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اما من از اجرای نمایشنامه‌ای‌که فلسفه و نقطه نظرش با فلسفه و نقطه‌نظر من توافق ندارد ،هرگز لذت نمی‌برم . از طرف دیگر ، کارگردان اگر با فلسفه ونقطه‌نظر نمایشنامه‌نویس توافق نداشته باشد ، نمیتواند از دل وجان‌خود در بروی صحنه آوردن چنین نمایشنامه‌ای مایه بگذارد و آن را به‌بهترین وجهی‌که ممکن‌است،بروی صحنه آورد .

س ـ پس مخالفت اساسی شما با فلسفه و طرز تفکر این نمایشنامه‌هاست ؟

ج ـ البته . اما این عدم توافق من دلیل بربی‌ارزش شمردن این قبیل نمایشنامه‌ها نیست زیرا من هرگونه طرز تفکر و فلسفه نمایشنامه نویس‌ها را محترم میشمارم . مثلا من مادام که بخدا معتقدم چگونه‌میتوانم نمایشنامه‌ای را بروی صحنه آوردم که وجود خدا را نفی میکند ؟ بی‌شك من این نقطه‌نظر نمایشنامه‌نویس را بی‌ارزش نمی‌شمارم چون او مختار است بآنچه که میخواهد ، فکر کند اما دلیلی هم نمی‌بینم‌که‌چنین نمایشنامه‌ای را بروی صحنه‌آورم.

س ـ منظورتان نمایشنامه‌نویسان تآتر بیهودگی است یا سارتروژنه ؟

ج ـ نه ، فکر میکنم اکثر نمایشنامه‌های تآتر بیهودگی قابل اجرا وبا ارزش است. نمایشنامه‌نویس‌های این مکتب اغلب درباره انسان و زندگی او این سئوال را مطرح میکنند که ارزشهای‌زندگی چیست ؛ رابطه انسان با سایر چیزها مثلا با قدرتی دیگر یا خدا چگونه است . فکر میکنم این جستجو وکاوش آنها نسبت به آینده و سرنوشت انسان با ارزش واهمیت است . اما اگر نقطه‌نظر یك نمایشنامه بکلی نفی خداباشد، بااجرای آن موافق نیستم .

س ـ آیا « درانتظارگودو » را ازاین دسته بشمار میآورید یا آثار سارتر وژنه را ؟

ج ـ ابدا . «درانتظا گودو» نمایشنامه بسیار جالبی است . البته این نمایشنامه‌ای نیست که بسبك قدیم پراز آکسیون باشد . باید آن را جزو نمایشنامه‌هائی بشمار آورد که نمایشنامه‌اندیشه‌ها نامیده می‌شود اما فکر میکنم در آن عمل وعمل متقابل زیادی‌هست که نمایشنامه را با هیجان‌میکند . من از نمایشنامه‌های موعظه‌گر بیزارم چون فکر نمیکنم حتی تماشاگران رغبتی به تماشای این قبیل نمایشنامه‌ها داشته باشند چون یك نمایشنامه خوب که‌دارای اندیشه خوبی است باید رفته‌رفته این اندیشه را در لابلای رفتار و حرکات و سخنان کاراکترها بروز دهد تااینکه‌مستقیما بصورت‌موعظه درآید .

س ـ بعضی‌ها چنین‌معتقدند که این نمایشنامه بسیار موغظه‌گر و خراف است و از نظردراماتیك‌ در مقایسه‌با نمایشنامه‌های‌کلاسیك ـ آکسیونی ندارد . نظر شما چیست ؟

ج ـ فکر میکنم مطلب به تماشاگران مربوط باشد . چون این نمایشنامه برای هرنوع‌تماشاگر جالب نیست . بااینکه هر روز به‌تعداد تماشاگرانی که خواستار اندیشه و فلسفه‌ای در نمایشنامه هستند تاآکسیون و طرح پیچیده نمایشنامه ، افزوده میشودمعذالك هنوز عده زیادی وجود دارند که طالب نمایشنامه‌های سرگرم‌کننده و مهیج می‌باشند ، بدون اینکه اندیشه و فلسفه عمیقی در آنها نهفته باشد .

از طرف دیگر ، اکثر تماشاگران‌مثلا نمایشنامه‌های یونانی حتی ازپیش میدانستند که‌سرانجام نمایشنامه چیست زیرا این قبیل نمایشنامه‌ها که‌براساس اساطیر یونانی نوشته شده بنابراین نظم بخاطر آکسیون و دلهره و هیجان به‌این نمایشنامه‌ها نمیرفتند بلکه بیشتر میخواستند ببینند که فلسفه ماوراءالطبیعه در پس این نمایشنامه‌ها چیست و چگونه‌است.

س ـ فکر نمیکنید که همه اینها برمی‌گردد به‌دوره رنسانس ، زمانی که عقل ومنطق تنها وسیله درك انسان و نیروهای پیرامونش بود و علت ومعلول از جلوه‌های دنیای منطقی بشمار میرفت ؟

ج ـ درآن زمان اتخاذ چنین روشی درمورد انسان و عوامل ونیروهای پیرامونش کاملاموثربود. در قرن بیستم منطق وعلم با به قلمروهای تازه‌ای نهاده‌اند . حالا در یك چشم بهم زدن با دورافتاده ترین گوشه دنیا ارتباط برقرار میتوان کرد . حالا دیگر بمب هیدرژن و ماشین های حسابگر داریم وخطی که واشنگتن و مسکو را بهم دریك لحظه متصل میکند در آن زمان انسان چندان چیزی در مورد خود نمیدانست ، از اینکه قصدش در روی زمین چیست ، اطلاعی نداشت و به‌رموز عشق وزندگی واقف نبود . اکنون منطق، دنیای بی‌منطقی ازجنگ ، فقر ونفرت ایجاد کرده است . بهمین جهت ، هنرمند امروز با منطق به‌ستیزه برخاسته است . هنرمند امروز انسان را بمنزله حیوان بامنطق به مفهومی که یونانیان به غرب آوردند ، نمی شناسد . هنرمند امروز پوچی و بیهودگی زندگی را بما می‌نمایاند.

بعضی از نمایشنامه نویسان معاصر اصول منطقی تازه‌ای یافته و جایگزین اصول ازکار افتاده قدیمی کرده‌اند . مثلا سارتر همه ارزش‌هائی گذشته را نفی میکند وحتی وجود خدا را منکر میشود . وی معتقد است که انسان آزاد آفریده شده و مسئول اعمال خود است . اورستس در «مگسها» مادر خود را بقتل نمیرساند اما نه بخاطر اینکه آداب و رسوم و قراردادهای اجتماعی و اخلاقی او را بچنین کاری موظف میکنند بلکه، بخواست خود و آگاهانه به چنین عملی اقدام میکند .

برشت نیز طبیعت انسان را بمنزله رابطه پیوسته متغیری‌میان انسان و جامعه می‌شناسد اما برخلاف‌سارتر که معتقد است‌انسان خودرا با قالب و محدوده زندگی موجود وفق میدهد ، « برشت » نظام اجتماعی را بهم میریزد تا آن را با وضع انسان توافق دهد .

« نته دلاور » از حرص و طمع رفته رفته تلف می‌شود زیرا جامعه‌ایکه وی را محصور داشته است ارزشهای انسانی را با پول برابر میداند . از طرف دیگر ، نمایشنامه‌نویسان دیگری چون‌بکت و یونسکو قالب و محتوی تآتررا بهم ریخته‌اند .

در « در انتظار گودو » هر انسان بصورت گدای وامانده‌ای درمیآید که در سرزمینی ویران‌در انتظار گودو یا خداست که هرگز نخواهد آمد . انسان در دام رفتن و آمدن وهرگز بجائی نرسیدن گرفتار شده است و هرچند که رنج ومحنت بسیار است و امید اندك ، انسان میتواند همچنان به‌انتظار خود ادامه دهد اما نه با بزرگی و شکوه یك قهرمان بلکه با تسلیم و رضای رقت‌انگیز یك گدای وامانده .

در « آوازه خوان طاس » یونسکو ، خانواده اسمیت‌ومارتین که جزو طبقه متوسط محسوب میشوند ، کاملا بیکدیگر شباهت دارند . اسم همه « بابی‌واتسن » است . زبان که خود دارای یك ساختمان منطقی است و وسیله منطق بشمار میآید ، اساسا ارتباطی میان آنها ایجاد نمی‌کند .

ژان‌ژنه از نمایشنامه‌نویسان دیگری است که نمایشنامه‌های او را میتوان‌بمنزله تآتر ضد رئالیست محسوب داشت . وی دنیائی خاص خود ایجاد کرده است که در آن بدی نهایت خوبی و جنایت خالص‌ترین تجربه‌های عاطفی‌است. در « نظاره مرگ » یك قاتل به‌یك سرقت مذهبی دست میزند . ژنه که خود دزد ومنحرف وجانی‌است، دنیای خود را میپذیرد و به‌آن زیبائی خاص خودرامیبخشدواعمال و رفتار مورد قبول جامعه را محکوم میکند .

... ودراین عصر ، در این دوره انحطاط اخلاقی ـ می‌بینیم که بسیاری از جوانان به مواد مخدره و جنایت و سکس روی آورده‌اند تا از واقعیت زندگی بگریزند . ظاهرا تآتر پوچی ، تآتر غیرلفوی ، تآتر خیابانها ، تآتر سکسی و لختی ، همه را میتوان بعنوان جستجوئی برای یافتن‌منطق و مفهومی برای این زندگی‌بی‌مفهوم و منطق دانست .

آندره مالرو گفته است :

« بزرگترین رمز هستی در این نیست که ما برحسب اتفاق میان آنچه که زمین و کهکشان ستارگان را بهم متصل میکند پرتاب‌شده‌ایم بلکه دراین است که دراین زندان میتوانیم از خود تصاویری‌باندازه کافی با قدرت بسازیم تا پوچی‌ها را انکار کند . »